

صدیق، مہدی، ۱۳۶۴ اردیبهشت -

معرفه شناسی:

عشق جوانی: خاطرات شفاہی سعید ریاضی پور/ محقق و پدیدآور مہدی صدیق!
باز نویسنہ سید حامد ابیطحی! ویراستاران منیرہ یاری، ہاجر بابائی.

عنوان و نام پدیدآور:

اصفهان: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (اصفهان)، سپاه صاحب الزمان عجل الله فرجه، موسسه حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس، نشر ستارگان درخشان، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری:

۲۱۶ ص: مصور (رنگی)، عکس (رنگی)۔

شامک:

9VA-70-22V-223-2

وضعیت فهرست نویسی:

فيا

عنوان دیگر:

خاطرات شفاہی سعید ریاضی پور۔

موضوع:

ریاضی پور، سعید، ۱۳۴۷۔۔۔ خطرات

موضوع:

جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- خاطرات

موضوع:

Iran-Iraq War, 1980-1988 -- Personal narratives

موضوع:

ایشازگران جنگ -- ایران -- خاطرات

موضوع:

War participants in Iran -- Diaries*

شناسه افزوده:

ابطحی، سید حامد، ۱۳۶۷-

۱۰۰ و ۱۰۱

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (اصفهان)، سپاه صاحب الزمان (عجل الله فرجه) مؤسسه حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس، نشر ستارگان درخشان

وده بندی کنگره:

DSR1629

وده پندى ديول:

955/0143-92

شماره کتابشناسی ملی :

AFAYT.

ضعیت رکورد:



دست‌نماگان
دشمنان

عشق جوان

محقق و گردآورنده: مهدی صدیقی

بازنویس: سید حامد ابطاحی

ویراستاران: منیرہ یاری، ہاجر بابائی

طراح جلد: سید ایمان نوری نجفی

صَدَحَہٗ اَرَا: محمد کاظم شمسائی

ناشر: ستارگان درخشان

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ اول: ۱۴۰۰

شاپک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۴۷-۲۴۳-۲

سرآغاز حرف

داستان زندگی سعید ریاضی‌پور از اوایل دورهٔ نوجوانی یعنی سیزده‌سالگی به جنگ و جبهه گره خورده است.

رفتن سعید به جبهه و آشناسدش با انسان‌های بزرگی مثل شهید صیاد شیرازی و شهید حاج‌احمد کاظمی نقطهٔ عطف زندگی‌اش می‌شود و با خاطرات این چهار سال، زندگی می‌کند. دلش را در همان سال‌ها جا گذاشته و به اینجا رسیده است. به قول خودش: «تمام زندگی‌ام شده است این چهار سال. همهٔ این سال‌ها با حال و هوای جبهه زندگی کرده‌ام. بعضی شب‌ها خواب آن روزها را می‌بینم؛ خواب رفقا و خواب شهدا و...» و همهٔ تجربیات خوب جبهه را در زندگی شخصی‌اش به کار گرفته است. افتخار می‌کند که در دورانی به دنیا آمده که توانسته در جنگ اسلام و کفر شرکت کند و در رکاب شهدایی مثل حاج‌احمد کاظمی باشد.

زمانی تصمیم می‌گیرد خاطرات خودش را مکتوب کند که در کلاس‌های آموزش روایتگری شرکت کرده و در اردوهای راهیان نور و مدارس، برای بچه‌های نوجوان از نوجوانی‌اش می‌گوید.

می‌گوید: «وقتی جلوی بچه‌ها قرار می‌گیرم تا برایشان حرف بزنم، سنگینی این مسئولیت را روی دوشم احساس می‌کنم که باید تمام خصوصیات یک رزمنده و مجاهد و شهید را برایشان شرح بدهم. باید از همه اتفاقاتی که افتاده، از واقعیت‌های تلخ‌وشیرین جنگ، از مردانی که رفتند و از دین و سرزمینشان دفاع کردند، بگویم.»

از لراده‌اش برای جمع‌آوری خاطرات می‌گوید: «به فکر افتادم تا دست‌نوشته‌های خودم که هر چهار خطش را تکه‌پاره در یک دفتر و کاغذی نوشته بودم، جمع‌آوری کنم و خاطرات و آنچه برای خودم اتفاق افتاده و با چشمم مشاهده کرده‌ام، مکتوب کنم و در اختیار نسل جوان و نوجوان کشورم قرار بدهم.

باید بگویم که یک نوجوان سیزده‌چهارده‌ساله چطور و با چه انگیزه‌ای از پشت میز مدرسه بلند می‌شود و برای انجام وظیفه‌اش به جبهه می‌رود. برای لیبک به رهبر و امام خودش، برای خدا، برای دل خوشی امام‌زمانش عَلَيْهِ السَّلَام و...

آقاسعید می‌گوید: «وقتی از همه‌جا بریده می‌شوم و دلم از نامردی زمانه و آدم‌هایش می‌گیرد، فقط و فقط خاک کیمیای جبهه است که دلم را به آرامش می‌رساند. بار سفر می‌بندم و برای یکی‌دو روز هم که شده به مناطق عملیاتی می‌روم، به همان جاهایی که خودم در آن بوده‌ام. به شلمچه، طلائی، اروندکنار و... می‌روم تا آرام شوم. می‌روم روبه‌روی پل مارد، نرسیده به آبادان، همان جایی که علیرضا شهید شد.